

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان پنجم برای استفاده «لزوم» از آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»

عرض کردیم که امام (رض) در کتاب البیع، برای استفاده «لزوم» از آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، بیانه‌ها و تقریرهای مختلفی را ذکر کرده‌اند و مورد بحث قرار داده‌اند. تا اینجا چهار تقریر را بیان کردیم، سه تقریر دیگر باقی مانده، که اینها را هم إن شاء الله بیان می‌کنیم.

سپس اشکال تمسک به عام در شبهه مصداقیه که اشکال بسیار مهمی است را مطرح خواهیم کرد که جوابهای دقیقی از آن داده شده است. تقریر پنجم این است که؛ از باب این که امر به شیء، مقتضی نهی از ضد است، بگوییم امر به وفای به عقد، مقتضی نهی از ضد وفای به عقد است.

ضد وفا عبارت از فسخ است. اگر وفای به عقد واجب است، ضد او که عبارت از فسخ است حرام است. در اصول، ملازمه‌ی عقلیه را انکار می‌کنند، اما ملازمه‌ی عرفیه را می‌پذیرند و می‌گویند اگر امر به شیء، عقلاً مقتضی نهی از ضد نباشد، اما عرفاً این چنین است که امر به شیء مقتضی نهی از ضد است. مقتضی از نهی از ضد عام است. ضد عام وفا؛ ترك وفا است، که ترك وفا همان فسخ است.

امام (رض) می‌فرمایند روی همین مبنا که عرفاً امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است وارد می‌شویم، و می‌گوییم امر به وفای به عقد، مقتضی حرمت فسخ است. نقض وفای به عهد، حرام است. آنگاه فرموده‌اند این حرمت با اختلاف متعلق‌ها مختلف می‌شود. گاهی به يك عنوان نفسی تعلق پیدا می‌کند، که در این صورت فقط از آن، حکم تکلیفی محض را استفاده می‌کنیم و می‌گوییم اگر این حرمت به حبس المبیع تعلق پیدا کرد، مثلاً معامله‌ای واقع شده، به جای اینکه مبیع را تحویل دهد، آن را حبس کند، یا ثمن را تسلیم نکند، این می‌شود حکم تکلیفی.

پس اگر حرمت به يك عنوان نفسی تعلق پیدا کرد، ما از آن، حکم تکلیفی استفاده می‌کنیم و می‌گوییم نگهداشتن جنس بعد از معامله حرام است، یا پول ندادن به بایع بعد از معامله حرام است. و اگر حرمت به يك عنوان وضعی تعلق پیدا کرد، از آن حکم وضعی را استفاده می‌کنیم. مثلاً اگر حرمت به «فسخ»، تعلق پیدا کرد، می‌گوییم فسخ عقد حرام است. معنای «حرم الفسخ» این نیست که اگر شما گفتید «فسختُ»، کار حرامی انجام دادید و موجب فسق شما شود، بلکه اگر حرمت به فسخ تعلق پیدا کرد، از آن حکم وضعی را می‌فهمیم؛ یعنی این فسخ باطل است.

همانطور که در باب بیع، وقتی می‌گوییم «البیع حرام»، این حرمت ظهور در فساد دارد. همانطور که در موارد دیگر، اگر حرمت به يك چیزی تعلق پیدا کرد که مناسبت با حکم وضعی دارد، دیگر از آن حکم تکلیفی نمی‌فهمیم بلکه همان حکم وضعی را از آن می‌فهمیم، اینجا می‌گوییم امر به وفای به عقد، عرفاً دلالت بر حرمت نقض عهد دارد. حالا نقض عهد، نقیض آن یا ضد عام او است. حرمت نقض عهد، اگر به موردی باشد که عنوان نفسی است، مثل حبس البیع، حبس المبیع، حبس الثمن، اینجا حکم تکلیفی استفاده می‌شود، اگر متعلق به يك عنوانی باشد که مناسبت با حکم وضعی دارد، مثل اینکه بگوییم فسخ حرام است، این مناسبت با حکم وضعی دارد و معنایش این است که فسخ اثر ندارد و باطل است.

پس آیه شریفه دلالت بر این دارد که فسخ باطل است، و اگر فسخ باطل شد و اثر نداشت، معنایش این است که عقد، لازم است. عقد لازم یعنی عقدی که اگر بعد از او هزار بار هم «فسخت» بگویید، اثری نداشته باشد. پس در این بیان پنجم، «لزوم» را به دلالت مطابقی از آیه شریفه استفاده نکردیم، بلکه لزوم را از باب مدلول التزامی استفاده کردیم. مدلول التزامی هم از راه ملازمه عرفی بین امر به شیء و حرمت ضد آن شیء استفاده شد.

بررسی تقریر پنجم

امام(رض) در بررسی این تقریر می‌فرمایند ما باید روی سه مبنا بررسی کنیم. یکی روی اینکه بگوییم مراد از وفای به عقد؛ «إبقاء العقد» است. دوم اینکه بگوییم مراد از وفای به عقد؛ «عمل به مقتضای عقد» است. سوم اینکه بگوییم مراد از وفای به عقد؛ «اعم از إبقاء و وفای به عقد است». روی هر سه مبنا بررسی می‌کنیم، روی بعضی از این احتمالات می‌فرمایند اعم از وفاست، روی بعضی از احتمالات می‌فرمایند حجیت ندارد. اکنون به توضیح کلام ایشان می‌پردازیم.

سهو القلم در عبارت امام(رض)

به نظر می‌رسد در این قسمت عبارت امام(رض)، يك سهو قلمی از قلم مبارك ایشان شده است. بعد از اینکه این بیان را ذکر می‌کنند، می‌فرمایند: «ثم إنَّ هذا الوجه إنما یصحَّ إن قلنا: بأنَّ الوفاء أعمُّ من إبقاء العقد، و العمل علی سائر مقتضياته؛ من تسلیم العوضین، و عدم الاسترجاع، دون ما لو قلنا: باختصاصه بإبقائه؛ بدعوی أنَّه مقتضاه لا غیر كما قيل. أو قلنا باختصاصه بغیره من الآثار؛ بدعوی أنَّ الوفاء عرفاً هو العمل علی مقتضاه؛ من التسليم و نحوه، و إبقاؤه لیس من مقتضياته عرفاً كما قَوَّناه»؛

احتمال اول؛ «إن قلنا بان الوفاء أعم» است،

احتمال دوم؛ «دون ما لو قلنا باختصاصه بإبقائه» است،

احتمال سوم؛ «أو قلنا باختصاصه بغیره من الآثار بدعوی أنَّ الوفاء عرفاً هو العمل علی مقتضاه و إبقائه لیس من مقتضياته عرفاً» است.

پس سه مبنا را که ما در خارج هم گفتیم؛ يك: مراد از وفا؛ یعنی ابقاء العقد. دو: مراد از وفا؛ یعنی عمل به مقتضای هر معامله‌ای. سه: مراد از وفا؛ اعم است.

در عبارت؛ ایشان اول «اعم» را ذکر کرده، بعد آنجایی که مراد از وفا؛ «إبقاء» است، و سوم، مراد؛ «خصوص عمل به

مقتضیات» است. بعد می‌فرمایند «أَمَّا عَلَى الثَّانِي: فَوَاضِحٌ؛ لِأَنَّ الْمَفْرُوضِ اسْتِفَادَةُ الْوَضْعِ مِنْ تَعَلُّقِ النَّهْيِ بِالْفَسْخِ، وَهُوَ فَرْعٌ تَعَلَّقَ الْوَجُوبُ بِالْإِبْقَاءِ»؛ مراد از این «الثانی»؛ وقتی عبارت را ملاحظه کنید، همان إبقاء است که در عبارت هم «إبقاء» را بعنوان دوم ذکر کرده‌اند.

بعد فرموده‌اند «وَأَمَّا عَلَى الْأَوَّلِ: فَلَا نَزَّادَةَ الْوَضْعِ أَيَّ عَدَمِ تَأْثِيرِ الْفَسْخِ بِقَوْلِهِ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ بِدَعْوَى أَنَّهُ سَيَقُ لِفَادَةِ عَدَمِ تَأْثِيرِ الْفَسْخِ؛ . . .» مراد از این «أَمَّا عَلَى الْأَوَّلِ»، باید اخیر باشد. من در حاشیه نوشته‌ام؛ اینجا سهو القلم است و باید چنین باشد «وَأَمَّا الْآخِرُ»، یعنی مراد؛ خصوص عمل به مقتضیات عقد باشد، یعنی تسلیم العوضین و عدم الاسترجاع. برای اینکه ایشان احتمال «أَمَّا إِنْ كَانَ الْمُرَادُ الْأَعْمَ» را بعداً بیان می‌کنند. اکنون ما هر سه فرض را توضیح می‌دهیم، اما دقت کنید که به نظر می‌رسد در عبارت، سهو قلمی شده است، و این زیاد اتفاق می‌افتد.

فرمایش امام (رض) در بررسی تقریر پنجم

ایشان می‌فرمایند می‌خواهیم این تقریر «لزوم» را روی این سه مبنا بررسی کنیم. ببینیم روی کدامیک از مبانی درست می‌شود. طبق ترتیبی که ایشان بیان کرده‌اند، «أَمَّا عَلَى الثَّانِي» که مراد از «ثانی» این باشد که مراد از وجوب وفای به عقد؛ «إبقاء العقد» است. ایشان می‌فرمایند مفروض شما این است که اگر حرمت به يك چیزی که مناسب وضع بود تعلق پیدا کرد، از آن حکم وضعی را استفاده می‌کنیم، «لِأَنَّ الْمَفْرُوضِ اسْتِفَادَةُ الْوَضْعِ مِنْ تَعَلُّقِ النَّهْيِ بِالْفَسْخِ، وَهُوَ فَرْعٌ تَعَلَّقَ الْوَجُوبُ بِالْإِبْقَاءِ»؛ یعنی ابتدا باید نهی به فسخ تعلق پیدا کند، بعد حکم وضعی را استفاده کنید. حکم وضعی یعنی «بطلان الفسخ».

ما يك «نهی» داریم، يك «فسخ» داریم و يك «بطلان الفسخ» داریم. «نهی»، همان حرمت است. حرمت به فسخ تعلق پیدا می‌کند. وقتی حرمت به فسخ تعلق پیدا کرد و گفتیم فسخ حرام است؛ یعنی فسخ باطل است. ایشان می‌فرمایند شما بطلان فسخ را که بعنوان يك حکم مفروض شماست، از اصل «تعلق نهی به فسخ» پیدا کردید، در حالی که خود این تعلق نهی به فسخ، فرع این است که وجوب، به إبقاء تعلق پیدا کرده باشد. یعنی باید بگوییم در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، امر و وجوب روی إبقاء آمده است.

اگر امر، به إبقاء تعلق پیدا کند، نهی به نقیض آن که عبارت از فسخ باشد، تعلق پیدا می‌کند. اگر نهی به آن تعلق پیدا کرد، می‌شود «بطلان الفسخ»، در حالی که خود این اول الکلام است که آیا امر به إبقاء تعلق پیدا کرده است یا نه؟ پس روی این بیان که مراد از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، امر به إبقاء است، حکم وضعی متفرع بر این است که ما در اینجا إبقاء را استفاده کنیم، در حالی که این اول الکلام است که آیا از این آیه إبقاء استفاده می‌شود یا نه؟

بعبارة أخرى؛ ایشان می‌خواهند اینطور بفرمایند که اگر بخواهید حکم وضعی «بطلان الفسخ» را از راه إبقاء استفاده کنید، شبهه دوری لازم می‌آید. چرا که اگر بخواهید بگویید آیه دلالت بر بطلان فسخ دارد، می‌گوییم این فرع بر این است که آیه بر إبقاء دلالت می‌کند. و از طرفی برای اینکه بخواهید بگویید آیه دلالت بر إبقاء دارد، می‌گویید آیه به ملازمه دلالت بر بطلان الفسخ دارد، و این دور است.

گاهی اوقات يك مطلبی خیلی دقیق است، اما برای بعضی از بزرگان اینقدر روشن است که دیگر آن را ذکر نمی‌کنند. این «و هو فرع تعلق الوجوب بالإبقاء»، در مقام بیان این است که یعنی در اینجا دور مصرحی وجود دارد.

بیان دور مصرح این است که؛ شما از آیه شریفه می‌خواهید بطلان الفسخ را استفاده کنید، بطلان الفسخ در صورتی است که آیه، امر به إبقاء کرده باشد. پس بطلان الفسخ، متوقف بر امر به إبقاء شد. پس اگر امر به إبقاء نشده باشد، شما بطلان الفسخ را

نمی‌فهمید، یعنی بطلان الفسخ فرع بر ابقاء است. فرع بر این است که شما آیه را حمل بر ابقاء کنید. از آن طرف می‌گوییم چرا آیه را حمل بر ابقاء می‌کنید؟ می‌گویید چون آیه دلالت بر بطلان الفسخ دارد، یعنی امر بر ابقاء را نیز از بطلان الفسخ استفاده می‌کنید، و هذا دور.

تمام اینها «**علی الثانی**» است، که مراد؛ ابقاء است. بعد می‌فرماید «**أما علی الاول**». عرض کردیم که باید بجای «**علی الاول**» «**علی الاخير**» باشد، چون بحسب ترتیب بیان ایشان، «**علی الاول**» می‌شود «اعم»، در حالی که «اعم» را دو سطر بعد می‌گویند و می‌فرمایند «**اما ان كان المراد اعم**». پس بنا بر اینکه اول یعنی آخر، می‌گوییم اخیر این است که بگوییم وفای به هر چیزی؛ عمل به مقتضای آن است.

وفای در معامله؛ یعنی تسلیم العوضین و عدم استرجاع. این می‌شود عمل به مقتضی. ایشان می‌فرمایند اگر شما بخواهید از این بیان، فساد فسخ را استفاده کنید، اشکالش این است که اکل از قفاست. چرا که شما اول باید ادعا کنید که آیه در مقام بیان این است که فسخ باطل است. چطور می‌گوید فسخ باطل است؛ اول گفته وفا واجب است، بعد گفته نقض، حرام است، بعد نتیجه گرفته که فسخ باطل است. چند مقدمه بیان کرده تا به آن نتیجه رسیده است. این اکل از قفاست.

طبق معنایی که خود امام(ره) از میان آن تقریبات ثلاثه اختیار کردند (که ارشاد به لزوم است؛ یعنی ارشاد می‌کند به اینکه عقد لازم است) دیگر در مقام بیان حکم تکلیفی نیست، اما در این بیان اول، يك حکم تکلیفی آمده؛ که وفا به عقد واجب است به وجوب مولوی. دوم می‌گوییم لازمه‌اش این است که فسخ حرام است به حرمت تکلیفی.

اگر حرمت تکلیفی روی فسخ آمد، نتیجه‌اش این می‌شود که فسخ باطل است و این اکل از قفاست و این درست نیست. این هم احتمال دوم. بعد می‌فرمایند «**و اما ان كان المراد اعم**»؛ اگر مراد اعم باشد، یعنی بگوییم وفای به عقد؛ «اعم از ابقای عقد و عمل به مقتضیات عقد است»، می‌فرمایند بنابر این کلام، دیگر اکل از قفا لازم نمی‌آید، اما اینکه ما بگوییم آیه دلالت بر يك معنای جامع و قدر مشترك بین الابقاء و بین الوفاى به مقتضیات العقد دارد، و ما از این قدر مشترك، فساد الفسخ را استفاده می‌کنیم، این استفاده، استفاده عرفی نیست.

بالاخره از بیان ایشان استفاده می‌شود که شما هر معنایی را که بخواهید از بطن آیه استفاده کنید باید عرفی باشد. فراموش نکنیم که در این تقریر پنجم، می‌گوییم وجوب وفای به عقد، وجوب مولوی است، و مقتضای آن، حرمت نقض عقد است که آن هم مولوی است، منتها گفتیم حرمت در برخی موارد، تکلیفی و در برخی موارد، وضعی است.

آنگاه می‌فرمایند اگر ما بگوییم يك وجوب مولوی تعلق پیدا کرده به «ابقاء العقد و عمل به مقتضای عقد»، آن وقت بخواهیم از این وجوب مولوی، فساد الفسخ و بطلان الفسخ را استفاده کنیم، این عرفیت ندارد. از کجای آیه، فساد الفسخ استفاده شده است؟ کجای آیه می‌گوید فسخ تأثیر ندارد؟ کجای آیه می‌گوید فسخ باطل است؟ اگر شما از اول بگویید آیه ارشاد به بطلان فسخ است، حکم مولوی در کار نیست.

اما اگر وجوب مولوی در کار باشد، می‌گوییم از این وجوب مولوی با چند واسطه به فساد الفسخ می‌رسید. پس اگر اعم هم باشد می‌فرمایند عرفیت ندارد. در آخر يك جمله‌ی دارند که نیاز به دقت دارد می‌فرمایند «**إِلَّا أَنْ يَمْنَعِ الرَّجُوعُ إِلَى الْعَرَفِ فِي الْأَسْتِفَادَاتِ الْعَقْلِيَّةِ بِالْمُلَازِمَةِ**»؛ مگر اینکه بگوییم آنجایی که بحث ملازمات عقلیه است، کاری به عرف نداریم، ما آنجا به ملازمه عقلی استفاده می‌کنیم. اگر به ملازمه عقلی، وفا واجب شد، فسخ باطل است.

لكن مرحوم امام(رض) نباید این را اضافه کنند، چرا که این خلاف مفروض کلام است، مفروض کلام این است که ما

نمی‌خواهیم از راه ملازمه عقلی وارد شویم. تقاضای من این است که طلاب محترم حوصله کنند. اگر می‌خواهید ذهنتان بارور و قوی شود، باید خودتان را به زحمت بیاندازید. یک مقداری فکر کردن را بر خودتان تحمیل کنید. اگر ذهن آدم طوری شود که مطالب روان به ذهن بیاید، این ذهن، ذهن فعالی نمی‌شود.

اما در جایی که انسان مقداری زحمت بکشد، ذهن او فعال می‌شود. امام بزرگوار(ره) با آن عظمت علمی، تمام این مطالب را شاید در یک صفحه بیان فرموده‌اند، که در آن نکات دقیقی است. بعد از این توضیح ما، به این کتاب مراجعه فرمایید، و در کلمات تأمل کنید.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.